



جانشینى امام علی

واکنش‌ها و عملکردها

محمد جواد طبیبی

اشاره:

خاطره پرشکوه و بسیار مهم روز غدیر و مسأله اعلام جانشینى امیر مؤمنان علیه السلام از سوى پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یکی از حوادث مهم و سرنوشت‌ساز تاریخ اسلام به شمار می‌رود که از نظر معصومین علیهم السلام جایگاه ویژه‌ای دارد. حادثه‌ای که آگاهی یافتن از ابعاد عظیم آن، بشر را از لبه پرتگاه سقوط در جهل، ضلالت و مرگ جاهلیت نجات خواهد داد. حادثه‌ای که به تعبیر امام صادق علیه السلام عظیم‌تر از روز عید فطر، قربان و جمعه است.^۱ به فرموده امام رضا علیه السلام: «اگر مردم ارزش این روز را می‌دانستند، بی‌تردید فرشتگان در هر روز، ده مرتبه با آنان مصافحه می‌کردند.»^۲

بدین جهت بر آن شدید تا ضمن پاسداری از این روز، سیری اجمالی در مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آغاز بعثت تا پیش از رحلت در مورد جانشینى امیر مؤمنان علیه السلام بیان کرده است، همراه با عکس‌العمل دشمنان، داشته باشیم اما چون این موارد بسیار زیاد است، فقط به چهار مورد بسنده خواهیم کرد:

۱ - اعلام جانشینى در اولین نشست:

پس از گذشت سه سال از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله با آمدن آیه «وانذر عشیرتک

الأقرین» دستور جدیدی از طرف خداوند بر پیامبر ابلاغ شد. از این رو حضرت با فراخوانی فرزندان عبدالمطلب که در آن روز فزون تر از چهل نفر مرد بودند، به علی علیه السلام دستور داد تا از ران گوسفندی غذایی برای آنان آماده سازد. سپس از آن‌ها خواست تا نزدیک شده و غذا بخورند. پس از سیر شدن، پیش از آن که آن حضرت سخنی فرموده باشد، ابولهب لب به سخن گشود و گفت: «می بینید چگونه این مرد شما را سحر و جادو کرده است.» پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز چیزی نفرمود و جلسه بهم خورد. روز دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را دعوت نمود و ضمن پذیرایی لب به سخن گشوده، فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! من از طرف پروردگار به سوی شما آمده‌ام و بیم دهنده و بشارت دهنده‌ام. پس مسلمان شوید و از من پیروی کنید که هدایت خواهید شد.»^۳ سپس فرمود: «کدام یک از شما به من ایمان می‌آورد و مرا در این جهت کمک می‌کند که برادر، ولی، وصی و وزیر من پس از من و خلیفهام در خاندانم خواهد بود.» تمام حضار سکوت کردند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه سخن خود را تکرار کرد. در هر مرتبه علی علیه السلام می‌فرمود: «یا رسول الله! من به کمک تو خواهم شتافت و در این امر وزیرت خواهم بود...»





تمسخر گرفته، گفتند: «ای ابوطالب! به تو نیز دستور داده که سخن فرزندت را گوش کرده، از او اطاعت کنی و فرمان ببری.» سپس جلسه را بهم زده، متفرق گشتند.^۷

۲- هنگام نزول آیه ولایت:

دومین موردی که پیامبر ﷺ سخن از جانشینی علی علیه السلام به میان آورد، زمانی بود که امیرمؤمنان ﷺ انگشتر خود را در مسجد در حال نماز به فقیر صدقه داد. به دنبال این کار خداپسندانه و ارزشمند، خداوند آیه ولایت را نازل فرمود: «أَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۸؛ «سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»

از امام محمدباقر علیه السلام روایت شده که فرمود «گروهی از یهودیان از جمله عبدالله بن سلام، اسید بن ثعلبه، بنیامین، سلام و ابن‌صوری مسلمان شدند؛ خدمت پیامبر ﷺ آمدند و عرضه داشتند: یا رسول الله! حضرت موسی علیه السلام یوشع بن نون را به عنوان وصی و جانشین خود تعیین کرد، پس وصی و جانشین تو کیست؟

در همان حال این آیه نازل شد. پیامبر ﷺ فرمود: حال برخیزید و به طرف

امیرمؤمنان فرمود: «پس پیامبر ﷺ دست مرا گرفت و فرمود: این برادر، وصی، جانشین، وزیر و خلیفه من در بین شما است، پس سخن او را بشنوید و از او پیروی کنید.»^۹

بنا به نقل ابورافع، پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «نزدیک من بیا. پس دهان علی را باز کرد و مقداری از آب دهان خود را با بزاق دهان علی مخلوط کرد. همچنین مقداری از آب دهان خود را بین دو کتف و سینه علی مالید.»^{۱۰}

عکس‌العمل شدید ابولهب

از همان آغاز ابولهب بنای مخالفت و لجاجت را گذاشته، با برهم زدن جلسات اجتماع فرزندان عبدالمطلب، مخالفت صریح خود را با نبوت آن حضرت اعلام کرد. و از باب تمسخر و استهزا به سخنان پیامبر ﷺ درباره جانشینی علی علیه السلام گفت: «این چه هدیه بود که به عموزاده‌ات در برابر بیعتی که با تو کرد، دادی؟ او تو را اجابت کرد اما تو سر و صورت و دهانش را پر از آب دهان خود کردی.»

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «بدین وسیله درون او را پر از علم و حکمت کردم.»^{۱۱} و آن‌گاه فرزندان عبدالمطلب در حالی که به آن حضرت می‌خندیدند و او را مورد استهزا قرار می‌دادند، ابوطالب را به باد



در مسجد برویم. همین که به در مسجد رسیدند، سائلی را دیدند که از مسجد خارج شد. حضرت فرمود: آیا کسی چیزی به تو نداد؟

گفت: چرا. این انگشتر را به من دادند. حضرت فرمود: چه کسی این را به تو داد؟ گفت: آن مردی که در حال نماز است. حضرت فرمود: در چه حالتی بود؟ گفت: در حال رکوع.

این جا بود که پیامبر ﷺ با صدای بلند تکبیر گفته و اهل مسجد با تکبیر رسول خدا ﷺ تکبیر گفتند.

همسویی با منافقین:

پیامبر ﷺ عبدالله بن سلام و همراهانش را که از جانشین وی سؤال کرده بودند، مخاطب قرار داده فرمود: علی بن ابی طالب پس از من ولی شماست.

عبدالله بن سلام و همراهان وی - که در پی وصی پیامبر ﷺ بودند - با دیدن این صحنه گفتند: ما نیز خدای را به عنوان پروردگار، اسلام را به عنوان دین، محمد ﷺ را به پیامبری و علی را به وصایت و جانشینی پذیرفته و راضی هستیم.^۹

واکنش منافقین:

با این که تمام مفسران شیعه، اکثر مفسرین اهل سنت، صاحبان کتب فضایل و غیر آنها این آیه را در شأن و منزلت امیرمؤمنان ﷺ می دانند - چنانچه سیوطی، بیضاوی، رازی، نیشابوری، طبری^{۱۱} و غیر آنها بدان مسأله اشاره کرده اند - اما می بینیم که برخی از روی ناآگاهی یا از روی تعصب و لجاجت با منافقین صدر اسلام هم سو شده، در مقام رد و انکار شأن نزول آیه درباره علی بن ابی طالب ﷺ برآمدند. همانند ابن تیمیه که مدعی شده به اجماع علما ماجرای خاتم بخشی علی ﷺ یک موضوع ساختگی بوده است.



عجیب این جا است! موضوعی که در صدها کتاب تفسیر و غیر آن از عده زیادی از اصحاب و یاران پیامبر ﷺ نقل شده، چگونه این فرد ناآگاه و بی اطلاع، مدعی اجماع علما بر ساختگی بودن آن است.

چنانچه علامه طباطبایی از چنین ادعایی سخت تعجب کرده و می فرماید:

«این از عجیب ترین ادعاهایی است که این تیمیه مدعی شده است.»^{۱۲}

مرحوم سید نعمه اله جزائری در کتاب خود آورده است: «برخی از دوستانم برایم نقل کرده اند که برخی از روزها نزد قاضی حنفی بغداد نشسته بودم که شنیدم، سائلی برای کمک گرفتن از مردم قصیده تصدق علی ﷺ به خاتم را می خواند. قاضی به من رو کرده، گفت: بشنو که این رافضی ها چه شعرها و قصیده ها در مدح علی ﷺ به خاطر یک انگشتی که چهار درهم ارزش نداشته، گفته اند اما ابوبکر که تمام اموال خود را صدقه داد، هیچ یک در شعر و سروده خود نامی از او به میان نیاورده اند.

گوید به قاضی گفتم: خداوند امر قاضی را اصلاح کند. بدان که رافضی ها در این جهت گناهی ندارند و اگر چیزی هست، از عالم ملکوت آمده. این خداوند است که در پی این ماجرا در قرآن نازل کرده که تا روز قیامت مورد تلاوت قرار گیرد و اوست که

در باره شأن ابوبکر آیه و سوره ای نازل نکرده، با این که به قول خودت مال و ثروت زیادی را صدقه داده است. گوید: در حالی که قاضی دستش را تکان می داد، گفت: آری برادر! این هم به ذهن من آمد اما من دنبال چاره جویی و توجیه این ماجرا هستم.»^{۱۳}

۳ - تبلیغ رسالت و اعلام جانشینی علی ﷺ

ده سال از هجرت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ می گذشت. با آمدن جبرئیل و آوردن آیه مبارکه: ﴿وَ اذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَّ عَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^{۱۴}؛ «و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند.» پیامبر ﷺ آهنگ حج نموده و

دستور داد: مؤذنان و منادیان اعلام کنند که رسول خدا ﷺ در این سال به حج خواهد رفت و به همین منظور، نامه‌های فراوانی به افراد، شخصیت‌ها، رؤسا و قبایل نوشت که هر که توانایی رفتن به حج دارد، خود را مهیا سازد.

در همان سال با حضور پیامبر ﷺ حج بسیار باشکوه و پر خاطره‌ای برگزار شد و با پایان پذیرفتن حج، آن حضرت آهنگ بازگشت به مدینه را نموده و چون به «کراع الغمیم» (محلی در بین راه مکه و مدینه) رسید، جبرئیل نزد حضرتش آمد و فرمان خدای را مبنی بر تبلیغ رسالت الهی و نصب علی علیه السلام به عنوان وصی و جانشین خود به حضور پیامبر ﷺ آورد. و چنین گفت: «يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس»^{۱۵}؛

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم حفظ می‌کند.»

با صدور این فرمان، پیامبر ﷺ در آن جا توقف کرده، دستور داد: اولین گروه مسلمانان که به نزدیک‌های جحفه رسیده بودند، برگردند و آن که از راه می‌رسد،

توقف کند. سپس رحل خود را در محلی به نام غدیر خم به زمین گذارد و در حالی که از شدت گرما گوشه پیراهن مبارک را بر سر خود قرار داده بود، می‌فرمود: «اجیبوا داعی الله». و از سوی دیگر منادی آن حضرت مردم را جهت شنیدن سخنان بسیار مهم پیامبر ﷺ فرا می‌خواند.

پس از اجتماع و استقرار مردم گرداگرد پیامبر ﷺ، آن حضرت خطبه تاریخی و سرنوشت‌ساز خود را در آن جمع چند ده‌هزار نفری آغاز کرده، فرمود: «ای مردم! زود است من از سوی پروردگار دعوت شده، اجابت کنم. شما چه می‌گوئید؟ در پاسخ گفتند: شهادت می‌دهیم که رسالت الهی خود را تبلیغ کرده و اندرز داده‌ای. آن‌گاه فرمود: پس بنگرید که پس از من درباره «ثقلین» چگونه عمل می‌کنید. مردی از جای برخاسته، گفت: ای رسول خدا! ثقلین چیست و کدامند؟

فرمود: ثقل اکبر، کتاب خدا، ... و ثقل اصغر، عترت من [اهل بیت]، هستند و شما را نسبت به قرآن و اهل بیت یادآوری می‌کنم، بدانید که این‌ها هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در روز قیامت کنار حوض بر من وارد شوند. بر آن‌ها پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد؛ از آن‌ها فاصله نگیرید که گمراه خواهید شد و چیزی یادشان



الیوم



و آن گاه چند مرتبه مسلمانان را شاهد گرفت که آیا فرمان خدا را رسانده و تبلیغ کردم؟ و در هر مرتبه آنان می گفتند: آری، یا رسول الله! هنوز خطبه و سخن پیامبر ﷺ پایان نپذیرفته بود که جبرئیل بار دیگر نازل شد و گفت: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً»؛ «امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم.»

این جا بود که پیامبر ﷺ تکبیر گفت: و فرمود: «اللّه اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الربّ برسالته و ولایة علیّ بعدی؛ الله اکبر به کامل شدن دین و تمام شدن نعمت الهی و خشنودی پروردگار بر ادای رسالت او و ولایت و جانشینی علی ﷺ پس از من.»

سپس از منبر پائین آمد و دستور داد: برای علی چادری نصب نمایند و مسلمانان حاضر دسته دسته بر او وارد شوند و به او به خاطر ولایت و جانشینی پس از پیامبر ﷺ تبریک گویند... و از جمله تبریک گویان

ندهید که از شما داناتر هستند.

ای مردم! آیا می دانید که خدای مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و من اولی به شما از خودتان می باشم؟ گفتند: آری، یا رسول الله!

سپس به علی ﷺ فرمود: علی جان برخیز. او را در طرف راست خود قرار داد و دستش را گرفته، بلند کرد تا سفیدی زیر بغل هر دو پدیدار گشت. سپس فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من و الاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله بدانید ای مردم! خداوند او را به عنوان ولی و امام مفترض الطاعة بر مهاجرین، انصار، بر هر شهری و بادیه نشین و بر عرب و عجم، برده و آزاده و بزرگ و کوچک قرار داده است.»

مردی از جای برخاسته، پرسید: یا رسول الله! منظور چه ولایتی است؟ حضرت فرمود: ولایت کولائی؛ ولایت او همانند ولایت من بر شما می باشد. و هر که من اولی بر او از نفس خودش هستم، علی نیز چنین است و اولی بر او از نفس خودش می باشد.



عمر بن الخطاب بود که بر حضرت وارد شد و پس از تبریک اظهار داشت: «بِخَ بَخْ لَكَ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ...»^{۱۷}

واکلتش دشمنان در برابر حادثه غدیر:

ایراد خطبه پیامبر ﷺ و نصب علی ﷺ به عنوان وصی و جانشین در جمع دهها هزار نفر مسلمان و زایر خانه خدا، پیروان واقعی پیامبر ﷺ را بسیار خشنود و امیدوار ساخت اما ضربه بسیار سختی بر پیکر دشمنان و منافقین وارد ساخت. آنان اگر چه لبخندی تلخ بر لب داشتند، در واقع بسیار عصبانی و خشمگین بودند، بدین جهت به توطئه و کارشکنی روی آوردند و به تحریک برخی افراد پست و ذلیل پرداخته تا اعتراض خود را به پیامبر ﷺ برسانند.

اولین عکس العمل دشمنان - که قریش در پشت سر این ماجرا سنگر گرفته بودند - اعتراض فردی به مسأله جانشینی علی ﷺ بود. او می خواست با متهم کردن پیامبر ﷺ به این که نصب از طرف خودش صورت گرفته، مسأله جانشینی علی ﷺ کم

رنگ شود و همچنین راه اعتراض و شبهه افکنی بین مسلمانان ساده لوح گشوده شود که خداوند با فرستادن سنگی و کشته شدن معترض، پسرده از توطئه ناجوانمردانه منافقین برداشت و به وعده خویش که فرموده بود: «وَاللَّهِ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» وفا کرد.

اعتراض حارث بن نعمان:

در این ماجرا به نقل ابن شهر آشوب، وقتی پیام پیامبر ﷺ در مورد جانشینی امیر مؤمنان در همه جا پخش گردید، فردی به نام «حارث بن نعمان فهري» به نزد آن حضرت آمده، گفت: «ای محمد ﷺ! از طرف خدا به ما دستور دادی که شاهدین را بگوییم و ما را به نماز، روزه، حج و زکات دستور دادی، ما نیز پذیرفتیم. بالأخره راضی نشدی تا این که دست عموزادهات را گرفتی، او را بر همه برتری دادی، به عنوان رهبر و جانشین خودت بر ما قرار دادی و گفتی: من کنت مولا فلهذا علی مولا آیا این کار از طرف خودت بود یا از طرف پروردگار؟» پیامبر ﷺ فرمود: «قسم به آن خدایی که جز او خدایی نیست این امر از



طرف پروردگار می‌باشد.»

۳- آیه در مدینه و پس از جنگ احد

نازل شده است.

و همچنین برای انحراف اذهان، شبهه‌افکنی دیگری بر آیهٔ اکمال دین کرده‌اند، از قبیل این که این آیه در حجة‌الوداع در روز عرفه بر پیامبر ﷺ نازل شد. و ده‌ها شبههٔ دیگر که با مراجعه به کتاب آیات‌الغدیر^{۱۹} بر آن‌ها واقف خواهید شد.

۴- آخرین تلاش در بارهٔ جانشینی

علی علیه السلام:

در طول بیست و سه سال عمر پیامبر ﷺ پس از بعثت، آن حضرت لحظه‌ای از فکر خلافت و جانشینی علی علیه السلام بیرون نرفت. حتی در واپسین روزهای عمر خود از هر وقت بیشتر نگران به نظر می‌رسید.

از این رو با این که در روزهای آخر عمر شریف و با برکتش پیوسته از جانشینی امیرمؤمنان و پیشی نگرفتن بر اهل بیت سخن می‌گفتند، سخت در تلاش بودند تا مدینه را برای ایام رحلتشان و تثبیت خلافت علی علیه السلام خالی نگه دارند. بدین

حادث که با شنیدن این سخن از پیامبر ﷺ سخت عصبانی گشته بود در حالی که به طرف شتر خود می‌رفت، گفت: خدایا! اگر آن که محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید، حقیقت دارد، سنگی از آسمان بر سر ما بفرست یا ما را به غذایی دردناک مبتلا کن. او هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنگی از آسمان، بر سرش فرود آمد و در دم کشته شد.^{۱۸}

باز دشمن آرام نگرفت و پیوسته در صدد تضعیف اهل بیت علیهم السلام خاصه امیرمؤمنان علیه السلام بود و از صدر اسلام تا کنون این تلاش‌ها ادامه داشته و اکنون با شیوهٔ دیگری به درون کتاب‌ها منتقل می‌کنند و برای توجیه امر حساس و سرنوشت‌ساز غدیر اوهامی به هم بافته‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- این آیه (آیهٔ تبلیغ) در لابلای آیات مربوط به اهل کتاب ذکر شده و مربوط به غدیر نیست.

۲- این آیه در اول بعثت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و مربوط به تبلیغ دین است.

احمد رضا



جهت مسلمانان را به فرماندهی اسامه و رفتن تا حدود محل شهادت پدرش زید، بسیج فرمود و بارها کسانی که مدینه را جهت حرکت سپاه اسامه ترک نمی‌کردند، نفرین و لعنت می‌کرد.

و از سوی دیگر برخی که در پی تصرف خلافت و کنار زدن علی رضی الله عنه بودند چون از تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع شدند، از ملحق شدن به سپاه اسامه تعلل ورزیده و خوداری کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود که عایشه به نزد ایشان آمد و با التماس آن حضرت را به خانه خود برد و چون به خانه عایشه رفت بیماری آن حضرت شدت یافت. پس از اذان بلال برای نماز صبح، عایشه گفت: به ابوبکر بگویید تا با مردم نماز بخواند؛ حفصه هم اظهار داشت به عمر بگویید تا با مردم نماز بخواند. چون پیامبر صلی الله علیه و آله سخن آن دو را شنید، فرمود: دست از این سخن بردارید که شما به زنانی می‌مانید که یوسف را می‌خواستند گمراه کنند. چون حضرت صلی الله علیه و آله دستور فرموده بود که شیخین با لشکر اسامه بیرون روند، از

سخن عایشه و حفصه دریافت که آن دو به مدینه برگشته‌اند. از این رو بسیار غمگین شد. علی رغم بیماری شدید از جای برخاست تا مبادا یکی از آن دو نفر با مردم نماز بخوانند و باعث شبهه برای مردم شوند. دست بر دوش امیر مؤمنان رضی الله عنه و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی در حالی که پاهای آن حضرت به زمین کشیده می‌شد، به مسجد رفت. چون نزدیک محراب شد، دید ابوبکر پیشی گرفته، در محراب به جای آن حضرت ایستاده است و نماز را شروع کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود اشاره نمود تا کنار رود و خود داخل محراب گشته و نماز را از سر گرفت. چون سلام نماز را گفت، به خانه برگشته و شیخین و جماعتی از مسلمانان را طلبید و به آنان فرمود: مگر نگفتم که با سپاه اسامه بیرون روید گفتند: آری، یا رسول الله! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس چرا مرا اطاعت نکردید؟ ابوبکر گفت: من بیرون رفتم و برگشتم برای آن که با تو دیداری تازه کنم.

عمر گفت: یا رسول الله! من بیرون



برای شما بیاوریم؟ حضرت فرمود: بعد از این سخن که از شما شنیدم، مرا حاجتی به آن نیست لکن وصیت می‌کنم شما را که با اهل بیت من رفتاری نیکو داشته باشید و از آن‌ها روی برنگردانید.^{۲۰}

یادآوری چند نکته:

۱- علی‌رغم تلاش و پافشاری پیامبر ﷺ برای پیوستن یاران به ویژه شیخین به لشکر اسامه، این دو نفر هرگز حضور پیدا نکردند بلکه با تردشان بین مسجد و خانه پیامبر ﷺ بیشتر موجب آزار و اذیت پیامبر ﷺ را فراهم می‌کردند.

۲- برخی شدیداً با خواسته پیامبر ﷺ برای آوردن قلم و دوات مخالفت کردند.

۳- سردسته مخالفین به شهادت مورخین شیعه و سنی در آن جریان، عمر بوده است.

۴- وی جمله‌ای را بر زبان آورده بود که نه فقط قلب پیامبر ﷺ را آزار داد، بلکه تا ابد قلب هر مسلمان آزاده را به درد آورد و چون قبول این جمله بر برخی دشوار است، بدین جهت در مقام توجیه و تحریف بر آمده‌اند. از این رو هر کجا جمله «غلب علیه

نرفتم برای آن که نخواستم خبر بیماری تو را از دیگران بپرسم. پس حضرت فرمود: لشکر اسامه را روانه کنید و همراه او بیرون روید، خدای لعنت کند کسی را که از سپاه اسامه تخلف کند. این را گفت و از غم و اندوهی که بر آن حضرت به سبب آن ناملايمات فشار آورده بود، از هوش رفت به شکلی که مسلمانان بسیار گریستند، پس حضرت ﷺ چشم مبارک باز نموده، به آنان نگاهی افکند و فرمود: برایم دوات و کتفی بیاورید تا آن که برای شما چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید. یکی از صحابه برخاست تا دوات و کتف را بیاورد، عمر بر او نهیب زد که برگرد. چرا که این مرد - العیاذ بالله - هذیان می‌گوید و بیماری بر او غالب گشته و ما را کتاب خدا بس است. این‌ها بود که در محضر رسول خدا ﷺ اختلاف افتاد و بعضی به طرفداری از عمر گفتند: قول، قول، عمر است و برخی گفتند: سخن، سخن، سخن رسول خدا است و به یکدیگر گفتند: چه گونه روا است که در چنین حال و شرایطی نزد پیامبر ﷺ اختلاف کنیم. بدین جهت بار دیگر پرسیدند: آیا آنچه را که خواستی،

پی نوشت ها:

- ۱- ثواب الاعمال، ص ۶۸
- ۲- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۴.
- ۳- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۶۳.
- ۴- همان، ص ۱۹۲.
- ۵- همان، ج ۱۸، ص ۱۶۴.
- ۶- همان.
- ۷- همان، ص ۱۹۲.
- ۸- مانده/ ۵۵.
- ۹- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳.
- ۱۰- مجمع البحرین، ص ۹۲.
- ۱۱- رجوع شود به الدر الثمین فی التختم بالیمین، ص ۲۱.
- ۱۲- تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۵.
- ۱۳- طبیات، ص ۱۲، به نقل از زهر الربیع.
- ۱۴- حج/ ۲۷.
- ۱۵- مانده/ ۶۷.
- ۱۶- مانده/ ۳.
- ۱۷- آیات الغدیر، ص ۲۲۹ و اعلام الوری، ص ۱۳۹ و الدر الثمین، ص ۳۶.
- ۱۸- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۴۰.
- ۱۹- ص ۱۶۹.
- ۲۰- اعلام الوری، ص ۱۴۱.
- ۲۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۵.
- ۲۲- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.

الوجه» آمده صریحاً نام عمر آمده است که فقال عمر «قد غلب علیه الوجه»^{۲۱} و هر کجا جمله بسیار زشت و زنده: «ان الرجل لیهجر» آمده، اسم شخصی را برداشته و به جایش: «و قالوا ان رسول الله لیهجر»^{۲۲} آورده اند.

۵- بیشتر از هر چیز آنچه مایه تعجب است، طرفداری برخی افراد خبیث و فرومایه می باشد که از روی پیامبر ﷺ شرم و حیا نکردند و در این ماجرا از قول عمر طرفداری کرده، گفتند: سخن سخن عمر است.

خلاصه این که از مجموع نکات و برخوردهای زشت و عملکردهای حساب شده و هماهنگ، بسیاری از مسائل روشن گشته و کاملاً روشن است که چرا در لشکر اسامه حاضر نشدند و چرا در محراب پیامبر ﷺ به عنوان امام حضور پیدا می کردند و چرا در محضر پیامبر ﷺ اختلاف و نزاع کرده و نگذاشتند آخرین سفارش های خود را به روی کاغذ درآورد. و با رحلت پیامبر ﷺ و کنار زدن علی ﷺ و تصرف خلافت اسلامی پاسخ به تمام آن چراها داده شد.